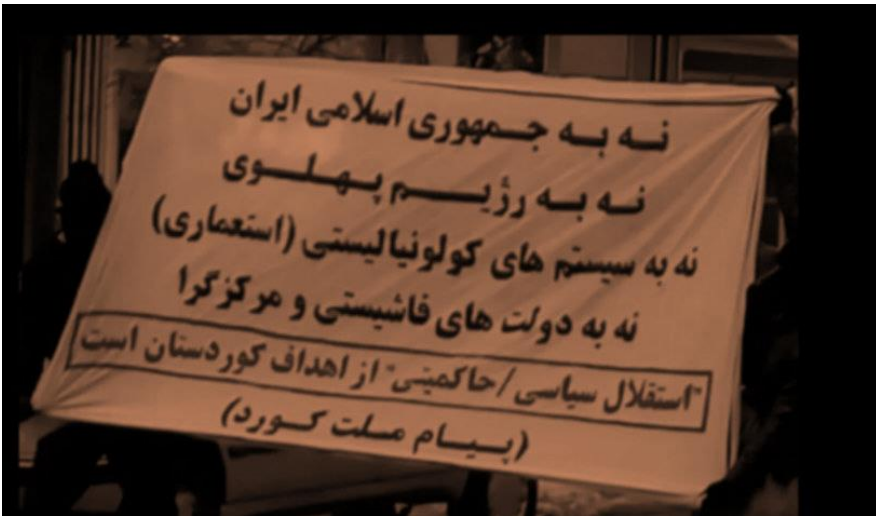


ژانویه
۲۰۲۶

برساخت عاملیت انقلابی

درس‌هایی از جنبش زن ژیان نازادی در مواجهه با
رهبرتراشی رسانه ای

هاورئ کوردستانی



پر واضح است که رژیم سیاسی جمهوری اسلامی در مرحله بحران حاکمیتی خود قرار دارد و آنچه برای آن می‌جنگد تضمین بقای محض است. مشخصه اصلی رژیم دینی حاکم بر تهران همزاد بودنش است با تداوم بحرانها. در واقع از فردای پس از مصادره به مطلوب کردن انقلاب خلق‌های ایران در سال ۱۳۵۷ این رژیم بقاء خود را در بحران آفرینی و تداوم بخشی به این بحران‌ها دیده است. بنابراین ثبات و سکون بعنوان یک اصل در فرهنگ سیاسی حاکمیت اسلامی جایی ندارد. با این حال مشخصه اصلی رژیم در در وضعیت کنونی عدم توانایی نظام در برساخت بحران در بیرون و کنترل آن در درون است. علی‌الخصوص بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ و روی کار آمدن احمدی نژاد با هاله نورانی‌اش افسانه مشروعیت و مقبولیت نظام درهم شکسته شد و ساختار با بزرگترین چالش دوران حاکمیتی خود روبرو گردید. سال‌های بعد از آن بصورت سینوسی، بحران‌های درون حاکمیتی و مشروعیتی نظام هرچند سال یکبار خود را نشان داده و عملاً ساختار تبدیل به یک بیمار سرطانی روبه مرگ گردید. همزمان با تشدید این بحران‌ها، توانایی نظام در کنترل و خاتمه دادن به آنها هم رو به کاستی نهاد.

جنبش شکوهمند ژن ژیان نازادی در پاییز ۱۴۰۱ ردای بلند نیرنگ و خدعه را از تن نظام درآورده و حاکمیت را با همه پلیدی و زشتی اش لخت و عریان به نمایش همگان گذاشت. بحران دیگر نه صرفاً یک بحران گفتمانی و یا مشروعیتی قابل اصلاح و بازآفرینی، بلکه برعکس بحران توانایی و یا عدم توانایی نظام در ادامه دادن به وضع موجود بود. کشتار صبعانه معترضین و سرکوب خشن اعتراضات جنبش ژن ژیان نازادی، دستگیری، زندان، اعدام و تهدید مداوم شرکت کنندگان در خیزش به بهانه های واهی نشان از درک بالای نظام بر موقعیت شکننده خود بود. با این اوصاف آنچه واضح و مبرهن است تداوم بحران حاکمیتی نظام و عدم توانایی اش در کنترل و سرکوب آن است. امروزه بحران اقتصادی، ناکارآمدی سیاسی، بحران معیشتی مردم، تحریم‌ها، جنگ دوازده روزه، ته کشیدن ذخایر استراتژیک، عدم توانایی در فروش نفت و دست آخر پایان توان ماجراجویی نظام در قالب آفرینش بحران در خارج به مثابه یک بومرنگ عمل کرده و متوجه خودش گریده است. واضح است که نظام نفس های آخر خود را میکشد و دیگر امیدی به اصلاح و یا بازسازی خود ندارد. کوتاه سخن آنکه امروز و در نتیجه بحران آفرینی های فوق الذکر انقلاب به امری یا اکنون یا هیچ وقت بدل گردیده است.

بنابراینچه در بالا گفته شد ایران به معنای واقعی کلمه در مرحله یک انقلاب اجتماعی بزرگ قرار دارد و نیروهای سیاسی و اجتماعی موجود با مسایل انقلاب و الزامات آن روبرو هستند. دیگر انقلاب به امری غیرقابل چشم پوشی و تاخیر اندازی بدل گردیده و گروکشی و وزن کشی نیروهای انقلابی مدت زمانی است که شروع گردیده است. بدون شک یکی از بغرنج ترین مسایل انقلاب، مسئله رهبری آن است. انقلاب ۱۳۵۷ به همگان نشان داد که در نبود یک رهبری درست، هوشیار و کارآمد همیشه امکان پیروزی ضدانقلاب و مصادره به مطلوب کردن آن وجود دارد. جمهوری اسلامی ایران محصول مصادره انقلاب سراسری مردمان ایران توسط یک فرقه فرصت طلب اما زرنگ و آماده است. آنچه امروز و در بحبوحه ظهور مجدد فضای انقلابی در ایران حائز اهمیت است پاسخ گویی به این سؤال است که آیا انقلابیون آمادگی بدست گیری قدرت سیاسی را دارند و یا اینکه مجددا تاریخ تکرار گشته و شاهد یک مصادره به مطلوب کردن دیگر در تاریخ انقلابات مردم ایران خواهیم بود!

جنبش بزرگ ژن ژیان نازادی در پاییز ۱۴۰۱ علیرغم دستاوردهای ذهنی و معنایی فراوانش تبدیل به آئینه تمام نمایی شد که همگان خود را در آن مشاهده نمودند. بدون شک یکی از برجسته ترین نتایج حاصله

از خیزش، اثبات عدم آمادگی نیروهای انقلابی موجود در میدان و غافلگیریشان بود. انقلابیون نه تنها ناآماده، بلکه ناکارآمد، پراکنده و بدون برنامه بودند. فاصله زیاد معنایی بین مردم در کف خیابان و نیروهای پیش برنده انقلاب علی الخصوص احزاب و جریانات چپ و سوسیالیستی بیش از هرچیز نشاندهنده دوری و کم اطلاعی رهبریت این جریانات نسبت به تحولات داخلی و ضعف در نظریه پردازی آنان بود و این دقیقا همان باگی است که به نیروهای اپورتونیست، ضد انقلاب، نارگانیک و پروژه ای امکان ظهور و نقش آفرینی می‌دهد. پروژه پهلویسم محصول این فضا بود!

رضا پهلوی فرزند دیکتاتور سابق که تمام نیم قرن اخیر را بدور از فضای زنده سیاسی ایران به زندگی شخصی خود مشغول بود، در اوج جنبش انقلابی ژن ژیان نازادی به مانند خداوندگاری برساخته از آسمان بر زمین هبوط نموده و به یک بازیگر فعال در سپهر سیاست بدل گردید. در اینجا باید به اصل «روایت سازی» توسط رسانه‌ها دقت شود. پهلوی نه در جریان مبارزات سیاسی مردم ایران برساخت گردید و نه محصول توانایی‌های شخصی خودش است که بتوان آن را در قالب رهبری کاریزماتیک تفسیر نمود. در واقع، پهلوی یک پروژه است. یک کالای لوکس سفارشی و بسته بندی شده که از بیرون به فضای انقلابی

تحمیل گردید. عاملیت یا سوژه مندی نزد پهلوی نه محصول جبر تاریخ و یا الزام مبارزه بلکه هدیه‌ای گرانبهاست که قدرت رسانه و سرمایه به او ارزانی داده است. با کمی صرف وقت، آسان میتوان به شباهت‌ها و تفاوت‌ها بین پروژه‌های تحمیل یک فرد و جریان در انقلاب سال ۱۳۵۷ و روزگار امروزمان پی برد. خمینی بیش تر از آنکه شخصیتی سیاسی و رهبری شایسته و باتجربه باشد برساخت یک پروژه رسانه‌ای پیچیده و حساب شده بود. رسانه غالب در آن سال‌ها با استفاده از تکنیک اغوای اذهان از خمینی قدیسی رهاننده و نجات بخش ساخت. قدیسی که تا لحظات پایانی انقلاب خود نیز باور نداشت که رهبر انقلاب است و قرار است مدیریت یک کشور را برعهده گیرد! اما آنچه اهمیت داشت نه باورداشت قدیس که خواست و اراده رسانه و سرمایه پشت پرده آن بود که ریتم حوادث را رقم میزد!

بنابراین بهتر است قبول کنیم که این اراده پنهان و در عین حال توطئه‌گر چه بسا درصدد برآید که این سناریو را باردیگر هم بیازماید و کاخ آروزها و آمال خود را بر خون و عرق مردمان بپاخواسته بنانماید. رسانه‌های پهلوی‌گرا و پروژه محور از فردای بعد از ظهور و اوج‌گیری جنبش اعتراضی ژن ژیان نازادی فرصت طلبانه به خلاء نبود رهبری تاثیرگذار و یک سازماندهی سراسری پی برده و با علم کردن وی در صدد

پرکردن خلا موجود برآمدند. پهلوی به عنوان یک رهبر نوستالوژیک، مدرن، آزادندیش، خانواده دوست و دارای روابط دیپلماتیک احسن معرفی گردید و بلافاصله برای فردای بعد از سقوط رژیم جمهوری اسلامی به ارائه برنامه‌های خود پرداخت. در اینجا نمی‌خواهیم به نقد برنامه سیاسی (به فرض داشتن برنامه) او بپردازیم. قصد هم نداریم در گذشته وی دقیق شویم. حتی نمی‌خواهیم به توانایی‌های او شک نماییم. آنچه در این نوشتار به دنبالش هستیم بازگویی داستان برساخت گرایی رهبری اعتراضات در نبرد نابرابر روایت‌ها و عدم کارایی نیروهای انقلابی حاضر در میدان در این نبرد است.

پهلوی با لشکر عظیمی از رسانه از ایران اینترنت‌شال گرفته تا شبکه منوتو و رادیو فردا و صدای آمریکا تا صدها و هزاران اکاونت اینستاگرامی، تلگرامی و... و ده‌ها هکر، طراح، برنامه‌ساز، صداگذار و غیره در حال تسخیر ذهن هاست. ذهن‌های شوریده، معترض و متاسفانه سازماندهی نشده که پیوسته توسط شبکه عظیمی از رسانه‌ها، هدفمند بمباران و دستکاری میشوند. رسانه بصری فضای اوقات فراغت را پر نموده و شبکه‌های اجتماعی بیرحمانه در حال روایت سازی و هدایت ذهن هاست. ما شاهد آن هستیم که چگونه رسانه‌های پروژه با حجم عظیم خبرسازی و جنجال رسانه‌ای، پسر

دیکتاتور سابق را در اذهان مردم زنده نموده و از او یک مسیح نجات دهنده میسازند. در این تهاجم گسترده رسانه‌ای آنچه اهمیت ندارد حقیقت و واگویی آن است. پهلویسم برساختی ذهنیتی است که از طریق تکرار بی امان و بمباران مداوم افکار عمومی ساخته میشود. بنابراین و پس از اوج‌گیری اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و افزایش گستردگی جغرافیایی آن که برای اولین بار طی دوره زمامداری جمهوری اسلامی اتفاق می افتاد رضا پهلوی به عنوان یک بنیادریست دم دستی و نوستالژیک از جانب صاحبان رسانه های جریان اصلی و راست‌گرا مطرح گردیده و به آن پرداخته شد.

به عبارتی دیگر، نقشه کاملاً واضح و خواناست؛ اکنون جمهوری اسلامی توان اداره امور و کنترل اوضاع را ندارد و جامعه ایران در سپیده دمان یک انقلاب عظیم اجتماعی دیگر قرار دارد. بنابراین مهم است که در وضع موجود مداخله شود و قبل از آنکه دیر شود مسیر تحولات تحت کنترل درآید. انقلاب به رهبر و عاملیت انقلابی نیاز دارد و رهبر تراشان این نیاز را از طریق رسانه و قدرت آن است که برآورده می‌سازند. قدرت گرافیک، سرعت در خبرسازی، گستردگی توزیع و تکرار مداوم و بی وقفه این ناممکن را ممکن می‌سازد. پهلوی محصول چنین

فضاییست. رهبری تحمیلی و ضد انقلابی خطرناک که مقرر گردیده است تاریخ را مجبور به تکرار کرده و آینده را به قهقرا بکشاند! در این زمانه آشوبناک اما نیروهای انقلابی و حاضر در میدان مبارزه در چه حالند؟ با نگاهی تامل برانگیز به کارنامه، دستاورد و برنامه عمل این نیروها، علی الخصوص جریانات انقلابی چپ بعد از ظهور جنبش ژن ژیان نازادی آنچه دیده می‌شود پراکندگی، عدم هماهنگی، ضعف در سازماندهی مردم و ناتوانی در ساختن روایت است. نیروهای انقلابی بعد از پاییز 1401 به اندازه کافی فرصت در اختیار داشتند تا به برساخت نمادهای انقلاب، تدوین برنامه عمل سیاسی مشترک، ایجاد نهادهای انقلابی و رسوخ در ذهن‌ها پردازند. اگر برتری جناح مقابل در امر لجستیک و پشتیبانی مالی را نادیده بگیریم نیروهای انقلابی هم به اندازه کافی نیرو و قدرت مالی داشتند که به طراحی، ساخت و اجرای یک رسانه تاثیرگذار و حرفه‌ای در امور خبری پردازند.

رسانه‌ای که میتوانست و میبایست خلاء وجود رهبری متحد را برطرف سازد. شوربختانه هیچکدام از موارد فوق صورت نگرفتند. آنچه روی داد اما بجای ارائه برنامه عمل سیاسی بیشتر یک رقابت ایدئولوژیک و حسادت ماقبل مدرن در رفتار نیروها بود. مشغول سازی افکار عمومی به بیانات سیاسی یک دهه قبل، شیطان‌سازی از رقیب سیاسی، غرق

شدن در شعارها و خطابه های احساسی و عمل ناشدنی و ... نکات بارز دیگری از این ضعف عمومی نیروهای انقلابی موجود بودند. عدم همگرایی این نیروها و رقابت های بی مورد درون گفتمانی آنها هرچه بیشتر انرژی های انقلاب را هدر داده و در برابر حملات صبعانه جمهوری اسلامی از یک طرف و تهاجم رسانه ای و گفتمان سازی جناح راست اپوزیسیون پهلوی گرا آنان را کم تحرک و ناموفق جلوه داد.

آنچه عیان است چپ بصورت کلی و علی الخصوص چپ در کوردستان بعد از ظهور خیزش ژن ژیان نازادی نتوانست بر محدودیت های قبلی خود فائق آید و به انسجام گفتمانی و سازمانی دست یابد. مسئله عاملیت و برساخت رهبری و پیشاهنگ انقلابی در جریان اعتراضات بعنوان یک ضرورت تاریخی و لحظه ای از طرف این نیروها با پاسخی درخور مواجه نگردید و اینگونه این مسئله بزرگ در ظهور و تداوم انقلاب به فردایی نامشخص موکول گردید. جایی که اپورتونیسیم رسانه- ای جناح راست به نفع رضا پهلوی در آن مداخله نموده و با پشتیبانی سرمایه جهانی و قدرت خبرپراکنی بی مانند خود به ابداع رهبری برای انقلاب و کنترل مسیر اعتراضات پرداخت. در این خصوص سخن بسیار است اما بنظر می آید همین مقدار کافیست. آنچه حالا اهمیت

دارد مطرح نمودن همان سئوال کلاسیک و تاریخی در تاریخ انقلابها است.

چه باید کرد؟

انقلابیون مردمانی مبتکر و سازنده‌اند، آنها نمی‌توانند وسط باز باشند. نمی‌توانند میدان را به نفع اپورتوننیسم رسانه‌ای و رهبری دروغین ترک کنند. آنها می‌اندیشند، فکر تولید می‌کنند، راه جدید می‌سازند و پیشاهنگی میکنند. آنها متحد میکنند و متحد میشوند، رهبر می‌سازند و رهبر میشوند. آنها باید به وظایف تاریخی خود آگاه بوده و به آن عمل نمایند. اینگونه است که انقلابها متولد میشوند و انقلابیون حیات می‌یابند!

در بطن جامعه اما، ذهن‌های شوریده و معترض احتیاج به تغذیه، هدایت، سازماندهی و رهبری میدانی دارند. ذهن‌ها به روایت‌ها دل می‌بندند و خود و آینده ایده‌آل خود را در آنها بازنمایی میکنند. نیروهای انقلابی نمی‌توانند و نباید ذهن‌ها را در این میدان تنها بگذارند. باید درک شود که دزدان اذهان مردم انقلابی، بی‌وقفه و مکارانه در حال برنامه‌سازی، رهبرتراشی و بازنمایی حقیقت دروغین هستند. انقلابیون باید بدانند که در برابر خود، مردم و تاریخ مسئول هستند و در صورتی که خود را با روح زمانه همگام نسازند، دیگر فرصتی برای جبران مافات

و بازاندیشی نخواهند داشت. انقلاب احتیاج به کادرها و رهبرانی جسور، فداکار و ازخود گذشته دارد. رهبرانی میدانی که عاملین انقلاب راستین هستند و فرصت طلبان، دروغگوها و دزدان را رسوا گردانند. وظیفه یک جریان انقلابی است که در این شرایط به ظهور، سازماندهی و تغذیه ذهنی این رهبران بپردازد. انقلاب را انقلابیون واقعی میسازند. انقلابیون واقعی هم از دل یک برنامه عمل دقیق انقلابی و با سازماندهی ساخته میشوند. برنامه ای که احتیاج به بازنمایی، نمایندگی و تسخیر ذهن های شوریده دارد. تا رهبران دروغین ناکام مانده و تکرار تاریخ شرم آور دیگر ممکن نگردد.



<https://govarikomar.org>